

به نام خدای

جک مُراتی

و

نورین شدگان جهنمی

نوشته ی محمد دادگر

سرشناسنامه : دادگر، محمد، ۱۳۶۲  
 عنوان و پدید آوران : جک مرآت و نفرین شدگان جهنمی / محمد دادگر  
 مشخصات نشر : مشهد: استوار، ۱۳۹۸.  
 مشخصات ظاهری : ۶۶۰ صفحه  
 شابک : ۹۷۸-۶۰۰-۴۱۵-۰۴۹-۱  
 یادداشت : فهرست نویسی براساس اطلاعات فیبا  
 موضوع : داستانهای فانتزی تخیلی، انگلیسی، قرن ۱۹، مجموعه ها  
 رده بندی کنگره : PZ۱  
 نشانه اثر : ۷۲ ج ۵۲ /  
 رده بندی دیویی : ۸۲۳/۰۱

چهارراه شاد، جنب باغ نادری، گنجینه کتاب  
 پخش هاتف تهران خیابان مابین چهارراه و اتمهر و لبافی نژاد بن بست یاس پلاک ۱، واحد ۱  
 ۶۶۴۶۱۸۹۸



انتشارات استوار

|             |                               |
|-------------|-------------------------------|
| نام کتاب    | : جک مرآت و نفرین شدگان جهنمی |
| نویسنده     | : محمد دادگر mohammad dadgar  |
| ویراستار    | : فریده سلطانی زنجانی         |
| ناشر        | : استوار                      |
| شمارگان     | : ۱۰۰۰ جلد                    |
| نام چاپخانه | : ماهان                       |
| نوبت چاپ    | : اول ۹۸                      |
| قطع         | : رقعی                        |
| تعداد صفحه  | : ۶۶۰ صفحه                    |
| شابک        | : ۹۷۸-۶۰۰-۴۱۵-۰۴۹-۱           |
| قیمت        | : ۷۲۰۰۰ تومان                 |

مراکز پخش : مشهد- خیابان آزادی، بازار چه سراب، پاساژ امیر، تلفن : ۳۲۲۵۵۲۰۰

پخش استوار : ۳-۳۲۲۳۲۵۶۲-۰۹۰۳۶۱۲۱۴۸۱ پخش هاتف تهران : ۶۶۴۶۱۸۹۸

## فهرست

|     |                                 |
|-----|---------------------------------|
| ۷   | مسافر خانه سمبلیگز.....         |
| ۱۸  | مقام کاراگاهی.....              |
| ۳۷  | یتیم خانه گرینبرگ.....          |
| ۷۱  | حادثه میدان ترافلگار.....       |
| ۷۹  | ناپدید شدن پروفیسور.....        |
| ۸۹  | دفتر یادداشت پروفیسور.....      |
| ۱۳۶ | داستان.....                     |
| ۱۵۴ | اشباح برگردان.....              |
| ۱۷۶ | اولین رویارویی با شیاطین.....   |
| ۲۰۴ | سر آغاز سفر.....                |
| ۲۳۳ | جنگل سومان.....                 |
| ۲۴۸ | آبشار شولمت.....                |
| ۲۶۹ | شهر کوتوله ها.....              |
| ۲۸۰ | جنگل فرینگپورت.....             |
| ۲۹۶ | شهر سووان.....                  |
| ۳۳۲ | صندلی سخگو.....                 |
| ۳۶۱ | معمای تالار ممنوعه.....         |
| ۴۰۹ | اتاق فراموش شده و اسب سفید..... |
| ۴۲۶ | قلعه پانکراس.....               |
| ۴۴۳ | ملاقات با جرمیل.....            |
| ۴۶۸ | گنجینه قدرت.....                |
| ۴۹۰ | اولین نبرد.....                 |
| ۵۲۹ | برادران مونتنی.....             |
| ۵۷۱ | غار مگال.....                   |
| ۶۰۹ | اقبض واسمادوس.....              |
| ۶۳۸ | شهر گمشده.....                  |

شب گذشته تا دم دمه های سحریدار بود. به این می اندیشید آیا می تواند ماجراها و حوادث باورنکردنی که دردنیای عجیب و خارق العاده ای برایش اتفاق افتاده بود را بنویسد یا نه...؟

او نمی دانست چرا با گذشت این همه سال، حال به فکر این کار افتاده بود؟ یازده سال و هفت ماه و بیست و یک روز از بازگشتش از آن سرزمین عجیب و تمام پندامد های غیر منتظره ای که برایش رخ داده بود می گذشت.

خواب، تو شاهد باش بعد از آن اتفاقات عجیب و اسرار آمیزی که بیشتر به یک رویا شباهت داشت من تنها کسی بودم که از بین مردم دنیا برای آن سفر غیر منتظره انتخاب شدم.

وقتی به طرز مجزا اسباب دویاره به دنیای خودش بازگشت امیدوار بود که بتواند مردم را از خدای خیر قابل جبران که نه تنها انگلستان بلکه تمام دنیا را فرا می گیرد آگاه کند ولی موافق به این کار نشد و مردم حرف هایش را باور نکردند. البته حق هم داشت.

مطمئناً اگر یکی پیدا می شد و می گفت زنی فرا خواهد رسید که موجودات اهریمنی از دنیایی ناشناخته برای نابودی انسان ها به این دنیا پا خواهند گذاشت باور کردنش برای او هم غیر ممکن بود. ولی او آنجا بود و از نزدیک شاهد همه ماجرا...

متأسفانه از وقتی مردم حرف های جک را شنیده و یا در برابر او خوانده بودند او را به باد تمسخر گرفته بودند.

او تا چند سال پیش در انگلستان برای خود اسم و رسم و احترامی داشت ولی اکنون مردم با دیدنش او را دیوانه خطاب می کردند...

به همین علت جک به توصیه یکی از دوستان و همکاران قدیمی اش گوش

داد و برای آنکه تا مدتی توهین های مردم را نشنود و چند وقتی را در آرامش به سربرد، لندن را چند صبحی ترک کرده و به مسافر خانه کوچکی که در روستایی به نام اکستراتفور واقع بود نقل مکان کرد.

البته با نامی مستعار تا کسی او را نشناسد.

روستایی دور افتاده و بد مسیر که در فاصله شصت و پنج کیلومتری لندن واقع شد و جری نزدیک سیصد و سی نفر جمعیت را در خودش گنجانده بود. ولی آرامشی در آنجا بود که در هیچ کجا برای جک پیدا نمیشد.

www.ketab